

# عاشقانه

گزیندهی سروده‌های شاعران امروز ایران

۱۹۹۵ سال



بیاز یعقوب شاهی

و شاید کسانی بر این عقیده باشند که آدمی در چنین دورانی بیش از هر زمان دیگر نیازمند آن است که به سایه عشق و بی‌خبری بگریزد، و بدین کار، ناگزیر می‌باید حدیث نفس شاعران عاشق را سرود خود کند. - شاید!

اما من اگر می‌گویم که غزل شعر روزگار ما نیست یا در روزگار ما دیگر عمر غزل به سر آمده است سر آن ندارم که چیز دیگری را جانشین آن کنم. ای بسا که هنوز حتی مجال یا امکان آن غزلسرای اول، حافظه اعجوبه را به درستی بشناسیم دست نداده باشد تا آلبان گر تهردار دست کم دریابند که آن شاعر حیرت‌انگیز، در دوران عمر خویش، در آن - بر حسب غار تگری و خونریزی و - بی‌پودگی، درگیرترین و پردل‌ترین کس بوده است، نه شاهد بازی حرفه‌ای. پس چشم‌چورتی میخواره - نه شاهد بازی حرفه‌ای. پس نیت من از «غزل»، «فرم و شکل غزل» نیست، که «مایحتوی غزل» است و این بازی لوس «غزل‌سازی». پس چنگال بر سر کهنه و نویستی: که آن کس که زمان را در نیاید، پیش از آن عمرش به آخر رسد مرده است.

از مجموعه «عاشقانه» ۲۱ مرداد ۱۳۴۴



درون قایق از باد شبانگاه

دو زلف نرم نرمک تاب می خورد.

زنی خم گشته از قایق به امواج

سر انگشتش به چین آب می خورد.

□

صدا چون بوی گل در جنبش باد،

به آرامی، به هر سو پخش می گشت.

جوان می خواند و سرشار از غم گرم

پی دستی نوازش بخش می گشت.

□

«تو که نوشم نه‌ای، نیشم چرایی؟

تو که یارم نه‌ای، پیشم چرایی؟

تو که مرهم نه‌ای زخم دلم راه،

نمک باش دل ریشم چرایی؟»

□

خموشی بود و زن در پرتو شام،

رخ چون رنگ شب نیلوفری داشت.

ز آزار جوان دلشاد و خرسند،

سری با او، دلی با دیگری داشت.

□

ز دیگر سوی کارون زورقی خرد،

سبک بر موج لغزان پیش می راند.

چراغی کورسو می زد به نینزار،

صدای سوزناک از دور می خواند.



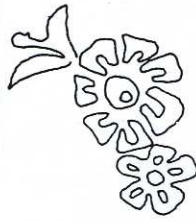
- نسیمی این پیام آورد و بگذشت  
 «چه خوش بی مهربونی از دو سر بی».
- جوان نالید زیر لب به افسوس:
- «که یکسر مهربونی در دسر بی».



### ژاله اصفهانی (سلطانی)

ژاله اصفهانی (سلطانی)، در سال ۱۳۰۰ در اصفهان پا به جهان نهاد. پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۲۶، در سن ۲۵ سالگی، به همراه همسرش ناگزیر به مهاجرت از ایران شد و به اتحاد شوروی رفت. در نخستین بخش زندگی‌اش در مهاجرت، دوره ۵ ساله ادبیات را در باکو به پایان رساند، و با آموختن زبان آذربایجانی، بیش از هزار بیت از سروده‌های سخنوران کلاسیک و معاصر آذربایجان را به شعر فارسی برگرداند. سپس در سال ۱۳۳۳ همراه همسر و دو پسر خود برای ادامه تحصیل به مسکو رفت و در سال ۱۳۳۹ با درجه دکترا در رشته ادبیات از دانشکده دولتی «لامانوسف» مسکو، فارغ‌التحصیل شد. با آغاز کار علمی در انستیتوی ادبیات جهان ماکسیم گورکی، رساله‌ای به نام «نیما یوشیج - پدر شعر نو فارسی» به زبان روسی در مسکو منتشر ساخت. این

کتاب نخستین اثری است که در اتحاد شوروی دربارهٔ نیما به چاپ رسیده است. زاله در سال ۱۳۵۹ به ایران بازگشت و پس از چند سال به لندن رفت و هم‌اکنون نیز در آن جا زندگی می‌کند.  
وی علاوه بر سرودن چند کتاب شعر، «نغمه‌های ایرانی» سرگشی یسه‌نین را نیز به فارسی برگردانده است.



دفترهای شعر:

- گل‌های خودرو ( ۱۳۲۳ - ؟ )
- مجموعه شعر زاله زنده‌مورد ( مسکو - ۱۳۴۴ )
- اگر هزار قلم داشتیم : برگزیده اشعار ( حیدرآباد - ۱۳۶۰ )
- البرز بی شکست ( لندن - ۱۳۶۲ )
- ای باد شرطه ( لندن - ۱۳۶۵ )
- خوش خاتون لریز ( ۱۹۹۲ )
- سرود صیقل ( لریز ۱۹۹۴ )



شعر زاله، شعری است رمانتیک و غمگین، آمیخته با حسرت گذشته‌ها، درد غربت و دوری از میهن، با گرایشی به مبارزه اجتماعی و آرزوی بهروزی انسانها که با احساسی نیرومند، همراه با سادگی و صراحت و گرمی و صمیمیت بسیار، بیان می‌شود. درعین گرایش به شیوه آزاد نیمائی، در سروده‌هایش رد پای از تاثیر شعر کهن فارسی به چشم می‌خورد.



انتظار

امسال هم بهار پر از انتظار رفت  
هر برگ گل پرنده شد و از چمن گریخت.  
باز آن بنفشه‌ها که به یاد تو کاشتم  
اشک کیبود سبزه شد و روی خاک ریخت.

□ از بس که عمر تلخ جدایی دراز شد  
توسم مرا بینی و نشناسی این منم.  
گر سر نهم به کوه و بیابان، شگفت نیست  
دیوانه غم تو و دوری میهنم.

گیاه وحشی کوهم

گیاه وحشی کوهم، نه لاله گل‌دان  
مرا به بزم خوشی‌های خودسرانه مبر  
به سردی خشن سنگ خو گرفته دلم  
مرا به خانه مبر  
□ زادگاه من کوه است.

ز زیر سنگی، یک روز سر زدم بیرون

### نغمه گل سرخ

من گل سرخم، گل سرخ معطر.  
در دلم خورشید دارد آشیانه.

چند روزی غنچه بودم  
با شکوه شرم و ناز دخترانه،  
در حریر بازوان مادرم آسوده خفتم.

□  
صبحگاهی ارغوانی،  
روی سرخم شد فروزان  
چون گل آتش شکفتم.  
مست عطر خود شدم

سرشار از شور جوانی.

□  
رنگها در پیش چشم جلوه گر شد.  
روحم از راز بزرگی با خیر شد.  
در دلم جوشید عشقی آسمانی  
خواستم هر کس مرا ببند، شود سرمست بوم.  
خواستم زیباییم بخشد به دلها شادمانی.  
آفتاب گرم روشن زد بسی بوسه به رویم  
گرد من رقصید زنبور طلایی.  
هر پرنده خواند در گوشم نوای عاشقانه.  
شد چمن لبریز از عشق و ترانه.

□

به زیر سنگی، یک روز می‌شوم مدفون  
سرشت سنگی من آشیان آندوه است.  
چدا ز یار و دیارم دلم نمی‌خندد  
ز من طرولوت و شادی و رنگ و بوی مخوله.  
گیاه وحشی کوهم در انتظار بهار  
مرا نوازش و گرمی به گرمی می‌آرد  
مرا به گرمی میار ...

سال ۱۳۴۶

### فراموش کرده‌ام

پیراهن کبود پر از عطر خویش را  
برداشتم که باز بپوشم شب بهار  
دیدم ستاره‌های نگاهت هنوز هم  
در آسمان آبی آن مانده یادگار.

□  
آمد به یاد من که ز غوغای زندگی  
حتی تو را، چو خنده فراموش کرده‌ام  
آن شعله‌های سرکش سوزان عشق را  
در سینه گداخته خاموش کرده‌ام.

سال ۱۳۴۳

ای نسیم صبحدم!

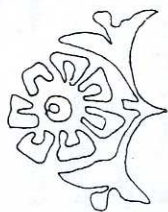
بشنو پیامم

چون شوم روزی در آغوش تو پرپر

عطر عشقم را به آن گل ده

که روید سال دیگر.

سال ۱۳۴۸



### منوچهر شیبانی

منوچهر شیبانی در سال ۱۳۰۳ در کاشان به دنیا آمد. پس از به پایان رساندن آموزشهای دبستانی و دبیرستانی، از سال ۱۳۲۴ در رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. پس از فارغ‌التحصیلی، به ایتالیا رفت و دوره رشته طراحی دانشکده هنرهای زیبای رم را به پایان رساند. آنگاه به ایران بازگشت و چندی در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران استاد این رشته بود.

پس از چندی به فرانسه رفت و در رشته کارگردانی سینما از دانشگاه پاریس فارغ‌التحصیل شد.

منوچهر شیبانی علاوه بر سرودن شعر، به نقاشی، طراحی صحنه‌های تئاتر و سینماگری و نمایشنامه‌نویسی نیز پرداخت. از کارهای نقاشی وی نمایشگاههایی در ایران و خارج از ایران برپا شد. علاوه بر اینها ۱۴ فیلم

